

## تحلیل سقوط قاجاریه با رویکردی به نظریه انحطاط دولت ابن خلدون

دکتر مرتضی دهقان نژاد\*

### چکیده

پیش فرض اصلی این پژوهش، آن است که بر جریان تاریخ قوانینی حاکم است. اینکه سازوکارهای این قوانین چگونه است، موجب گردیده مکاتب مختلفی با دیدگاههای متفاوت به وجود آیند. اما تحقیق موجود بر مبنای فلسفه تاریخ ابن خلدون در مقدمه شکل گرفته، در پی آن است که آیا نظریات ارائه شده توسط این فیلسوف تاریخ می تواند برای حکومتهای پس از او و شاید، تا زمان حاضر صادق باشد؟

به این منظور حکومت قاجار، به عنوان دولت مورد مطالعه انتخاب گردید. زیرا این دولت به واسطه مسلمان بودن، شرقی بودن، و از همه مهمتر نزدیک بودن به دوران کنونی از اهمیت بیشتری برخوردار بود.

### واژه‌های کلیدی

ابن خلدون، فلسفه تاریخ، عصیبت، نظریه انحطاط، نظریه پیری دولتها، نظریه جبر اجتماعی، خوی برتری جویی، استبداد، حکومت قاجار.

سقوط حکومت قاجار در سال ۱۳۰۴ هـ. ش پس از یکصد و سی سال حکومت بر ایران، را چگونه باید تحلیل کرد؟ چرا تجربیات این دولت در مدتی قریب یک قرن نتوانست از سقوط آن جلوگیری کند؟

در این یکصد و هشتاد سالی که از این حادثه می‌گذرد، محققان پاسخهای فراوانی را که بعضاً ضد و نقیض نیز بوده‌اند به این پرسش داده‌اند. ولی هنوز هم چگونگی و چرایی سقوط دولتها از مباحث مورد علاقهٔ اهل علم می‌باشد. به‌خصوص برخی از عالمان از گذشته‌های دور در جست‌وجوی قوانین کلی بوده‌اند که بتواند، این چرایی را توجیه کند. از جملهٔ این محققان باید از «ابن خلدون» نام برد که در خاندانی اهل علم و سیاست بزرگ شده بود و وارث حوادث فراوانی بود که در گذر ایام خاندانش تجربه کرده بودند: از جمله، مشارکت سیاسی فعال در اندلس و سرانجام نامیون مسلمانان در این سرزمین و سپس مهاجرت اجباری به تونس و کشته‌شدن ابوبکر بن خلدون در پس انقلابی که در این سرزمین رخ داد و سرانجام کناره‌گیری پدر او از فعالیت‌های سیاسی و حوادث فراوان دیگر، مجموعهٔ این حوادث موجب شدند که عبدالرحمن به این سؤال برسد که چرا باید حکومتها سقوط کنند؟ آیا این امر جبری است و یا این انسانها هستند که موجبات چنین سقوطی را فراهم می‌کنند؟ او در سالهای پایانی عمر خود در مصر که دیگر دست از سفر و ماجراجویی کشیده بود، تلاش نمود با تدوین کتاب *العبر و دیوان المبتدا و الخیر فی ایام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر* به این پرسشها پاسخ دهد. این کتاب مشتمل بر یک مقدمه و سه کتاب است که مقدمه در فضیلت علم تاریخ است و کتابی که امروز به مقدمهٔ ابن خلدون معروف است در حقیقت مقدمه و کتاب نخست همین کتاب «العبر و ...» است. (۱۲/ ص ۲۹ پیشگفتار)

ابن خلدون با استفاده از شیوهٔ قدما، علاوه بر اینکه با تشبیه کردن حیات جامعه به پیکرهٔ آدمی و استفاده از این استعاره، نظریهٔ پیری دولتها را مطرح کرد که در درون آن جبر تاریخی حرف آخر را می‌زد، به مطرح کردن علل دیگری نیز پرداخت که علاوه بر «پیری» موجب مرگ حکومتها می‌گردند که عبارت‌اند از: «حاکمیت هوای نفس حاکم، ناز و تجمل‌خواهی حاکم، از دست دادن خوی خشونت». او این عوامل را فرا زمانی دانسته و معتقد است هر حکومتی در معرض این بیماریها قرار دارد و اگر نتواند به موقع به فکر درمان بیفتد ناگزیر باید طعم تلخ شکست را تجربه کند. همان‌طور که ملاحظه

می‌گردد، این عوامل تقریباً عواملی هستند که آموزه‌های اسلامی نیز بر آن پافشاری می‌کنند و برای جامعه اسلامی مطالب ناشناخته‌ای نیستند.

ولی ابن‌خلدون با آوردن مثالهایی از عاقبت دولتهای مسلمان و عرب این دیدگاهها را متناسب با زمانه خود درآورد، به قول دیونیسوس هالیکارناسوسی تلاش کرد از تاریخ، فلسفه‌ای ارائه دهد که با نمونه‌ها آموزش می‌دهد و بیشتر صورت کاربردی دارد. او با نوشتن مقدمه تلاش نمود اهمیت نگرش به تاریخ را به پایه‌ای برساند که ذهن جامعه اسلامی بتواند از ادراکات جزئی به نوعی ادراکات کلی دست یابد که قادر باشد «به جای به چه اندیشیدن به چگونه اندیشیدن» دست یابد (۱۸/ص ۸۹).

زیرا فقط در این صورت بود که جامعه قادر می‌گردید، با شناخت سرانجام ملت‌های دیگر، بهترین راه برای رسیدن به مقصد از میان راه‌های رفته دیگر اقوام پیدا کند و یا مسیر حرکت خود را تصحیح کند، از ادامه راه‌های بی‌سرانجام دوری گزیند. و به قول قرآن مجید «قادر باشد سرنوشت خود را تغییر دهد.» (ان‌الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم). (رعد / آیه ۱۱).

به همین دلیل او معتقد است اگر مردمی خود به فکر اصلاح حکومت نباشند، در این صورت آن مردم نیز در سرنوشت حاکمان خود شریک خواهند بود و خداوند مردم دیگری را که به لحاظ اخلاقی سالم و به قول ابن‌خلدون «عصیبت» هستند، بر آنان مسلط می‌کند. این همان چیزی است که متفکری مانند موسکا و بسیاری دیگر از متفکران از آن تحت عنوان «روح جامعه یا همبستگی طبقه حاکم» یاد می‌کنند (۲۹/ص ۳۱) و ابن‌خلدون به‌عنوان یک اصل بر آن پافشاری کرده معتقد است «اصولاً دولت از راه عصیبت به‌وجود می‌آید...» (۲/ص ۳۱۷) و ادامه عصیبت را در شکلی از حکومت می‌بیند که از آن به استبداد یاد می‌کند. او می‌گوید:

«عصیبت عمومی مخصوص قبیله به‌منزله مزاج برای موجود زنده است و مزاج مرکب از عنصرهاست و در جای خود آشکار شد که هرگاه عنصرها برابر و همسان فراهم آیند به هیچ‌رو مزاجی از آنها روی نمی‌دهد، بلکه ناگزیر یکی از آنها بر عناصر دیگر غالب آید تا امتزاج حاصل گردد. همچنین ناچار باید یکی از عصیبت‌ها بر عصیبت‌های دیگر غلبه کند تا بتواند آنها را متمرکز و متحد سازد... و آن عصیبت بزرگ از آن قومی خواهد بود که دارای خانواده اصیل و ریاست باشند و ناچار باید یکی از افراد آن خاندان ریاست را بر عهده گیرد و دیگران را مسخر فرمان خود کند و این رئیس بر همه عصیبت‌های دیگر تسلط

خواهد داشت، زیرا خاندان او بر همه آنان غلبه یافته است و هرگاه این ریاست بر او مسلم گردد، چون خوی خودپسندی و غرور و سرکشی و سرافرازی که از سرشتهای حیوانی است در وی وجود دارد، به طبع از شرکت دادن دیگران در امور فرمانروایی و سلطنت سرباز می‌زند و خوی خدامنشی که در طبایع بشر یافته می‌شود در او پدید می‌آید و با مقتضیات سیاست کشورداری همراه می‌شود که عبارت از خودکامگی (حکومت مطلق) است تا مبادا در نتیجه اختلاف فرمانروایان تباهی و فساد به سراسر اجتماع راه یابد (۲/ ص ۳۱۸).

ابن خلدون معتقد است که خودکامگی، توانگری، تجمل‌خواهی و تن‌آسایی، از امور طبیعی کشورداری است. در عین حال اعتقاد دارد که هرگاه امور کشورداری تحت الشعاع خودکامگی (حکومت مطلق)، ناز و نعمت و تجمل و آرامش قرار گیرد، دولت به سرایشیب سالخوردگی و فرتوتی می‌افتد. (۱/ ص ۳۲۰) زیرا این عوامل موجب می‌گردد، طبقه جدید حاکم دچار سستی و تن‌پروری گردیده و همبستگی معنوی خود را از دست بدهد، زیرا آن روحیه قبیله‌ای و احساس اتحاد و اتفاقی که در اصل و اساس موجب یگانگی آنها بود، رفته‌رفته رو به ضعف می‌گذارد و به این ترتیب عصیت دیگری جای عصیت سابق را می‌گیرد (۲۹/ ص ۳۱).

نظریه پردازان بزرگ مغرب‌زمین نیز (چنانکه در پیشگفتار مقدمه ابن خلدون آمده) خود را مرهون دیدگاههای ابن خلدون می‌دانند. به عقیده استفانو کولوزیو: در مجله عالم اسلامی فرانسه به سال ۱۹۱۴ م: *طالعات فکری*

«هیچ کس نمی‌تواند انکار کند که ابن خلدون مناطق مجهولی را در عالم اجتماع کشف کرده است. وی بر ماکیاولی و منتسکیو و ویکو در ایجاد و وضع دانش نوینی که عبارت از نقد تاریخی است پیشی جسته است. افتخار بنیانگذاری نظریه جبر اجتماع (دترمینیسم) نصیب وی می‌شود که قرن‌ها پیش از پیروان فلسفه اثباتی و دانشمندان روان‌شناس در این باره بحث کرده است. این مورخ مغربی عظیم، اصول و نظریه‌های عدالت اجتماعی و اقتصاد سیاسی را پنج قرن پیش از کونسیدران و مارکس و باکونین کشف کرده است. همچنان که نظریات ابن خلدون درباره اجتماع او را در نخستین صف فلاسفه تاریخ قرار می‌دهد. افکار و عقاید او درباره نقش کار و مالکیت و مزد نیز او را پیشوا و پیشقدم دانشمندان اقتصاد این عصر جلوه گر می‌سازد.» (۲/ ص ۳۵).

توین بی استاد دانشگاه آکسفورد و صاحب کتاب شش جلدی مطالعه‌ای در تاریخ درباره ابن خلدون چنین قضاوت می‌کند:

«ابن خلدون در مقدمه‌ای که برای تاریخ عمومی خود نوشته به درک و تصور و ابداع فلسفه‌ای برای تاریخ نایل آمده است که بی‌شک در نوع خود از بزرگترین اعمال به‌شمار می‌رود، فلسفه‌ای که با هر عقلی در هر زمان و مکان تطبیق می‌کند.» (۲/ ص ۳۷).

### آسیب‌شناسی استبداد از نظر ابن خلدون

حاکمیت هوای نفس مستبد: در فلسفه ابن خلدون، حکومت استبدادی گرچه خود برآیند عصبیت و تأمین‌کننده عزت و افتخار جامعه است. اما این حکومت در ذات خود زمینه انهدام و سقوط خود را نیز فراهم می‌آورد و این زمانی است که یکی از فرمانروایان در صدد برآید فرمانروای مطلق گردد و عصبیت دیگران را سرکوب نماید و همه ثروتها و امکانات جامعه را به خود اختصاص دهد. ارسطو نیز در کتاب سیاست تا حدودی به این دیدگاه پرداخته است و از آن به تغییر حکومت پادشاهی به جباریت یاد می‌کند (۳۰/ ص ۶۱). در چنین حالتی به قول ابن خلدون:

«...دیگران در امر ارجمندی و مناعت، زبونی و ناتوانی نشان می‌دهند و نیرومندی و غلبه‌جویی ایشان به سستی مبدل می‌شود و به‌خواری و بندگی خو می‌گیرند، آنگاه نسل دوم ایشان نیز بر همین شیوه تربیت می‌شوند و گمان می‌کنند مستمری و حقوقی که از سلطان می‌گیرند به‌منزله مزد ایشان در برابر حمایت و یاری به اوست و جز این چیزی در عقل آنان نمی‌گنجد و کمتر ممکن است که هیچ‌کس (در کارها) تن به مرگ دهد و فداکاری کند.» (۲/ ص ۳۲۱).

### حاکمیت بر اساس هوای نفس در دوران قاجار

آقا محمدخان قاجار، بنیانگذار حکومت قاجار با تکیه بر عصبیت ایلی و قدرت شمشیرزنی مردان ایل خود توانست، دیگر ایلات رقیب را از صحنه بیرون رانده و یکه‌تاز عرصه سیاست در ایران گردد.

اما پس از نهادینه شدن قدرت و تاجگذاری، جانشین او فتحعلی‌شاه (باباخان)، روحیه ساده‌زیستی و فداکاری آغازین را به کناری نهاده و گام در مسیری گذارد که حکومت‌های قبلی کوبیده بودند و پیمودن آن آسانتر و دلپذیرتر به نظر می‌رسید. گرچه عاقبت آن نیز برای اهل تفکر جز سقوط و تباهی نبود. سرنوشتی که گریبان صفویه، افشاریه، زندیه و بسیاری حکومت‌های دیگر را قبلاً گرفته بود. ولی آنچه که تقریباً همه ایل مردان را به‌عنوان رئیس یک قوم با تفکر مردم‌گرایانه ایلی تبدیل به مستبدی مطلق‌العنان می‌کرد، بدون استثنا روی آوردن آنها به تفکر شاهنشاهی که ریشه‌های آن در عمق تاریخ ایران نهاده شده بود و مشروعیت قدرت حاصل را وامدار لطف خداوند می‌دانست تا جانفشانی‌های مردم. از آنجا که این طرز فکر قدمتی دو هزار و چهارصد ساله در ایران داشت و نهادهای اداره‌کننده مردم نیز بر پایه این تفکر شکل گرفته بودند، هر حاکمیتی به‌ناچار باید به آن تن در می‌داد و با کسب قدرت به‌صورت بی‌چون و چرا (مطلقه) بود که ایلخان به سلطان تبدیل می‌شد.

در این شرایط دیگر مبنای قدرت جامعه و نقطه وحدت بین مردم همبستگی‌های خونی، نژادی، قومی و یا سرزمین نبود، بلکه وفاداری بی‌چون و چرا، نسبت به شخص حاکم، اساس انتظام امور به‌شمار می‌رفت. و مأموران دولت همین که موفق می‌شدند رضایت حاکم را فراهم آورند ظاهراً به مسؤلیت دینی و دنیوی خود عمل کرده بودند. گاسپار درویل در سفرنامه خود می‌نویسد:

«در این کشور اراده پادشاه حاکم بر همه چیز است. تمام مردم ایران به شاه تعلق دارند و به هر طریق که میل دارد با آنها رفتار می‌کند هر ایرانی به غلامی شاه مباحثات می‌کند.» (۱۱/ ص ۱۸۱).

این رفتار را که آبخخور آن «مطلق بودن» قدرت «پادشاه» است. ابن‌خلدون آغاز سقوط حکومت می‌داند، زیرا مبنای این قدرت، در جدا شدن حاکم از توده مردم و بر خلاف، «عصیت» است که نشان‌دهنده روح جمعی است.

نویسنده روزنامه روح‌القدس در طلیعه مشروطیت به مخالفت با «تمامیت‌خواهی پادشاه» که از ویژگی‌های حکومت استبدادی است پرداخته می‌نویسد:

«بر خاطر مبارک پوشیده نیست که مملکتی بر باد نرفت مگر به واسطه وزرای خائن... ای شاخهای ظلم و استبداد.. هر چه تاکنون خیانت به ملت و دولت گردیده است بس است. تاجدارا چه علت باعث شده سایر دول این‌گونه ترقی

نموده آباد گردیده، ایران که گلشن بوده چون گلخن خراب و ویران گردد... هیچ چیز ما را از شاهراه انسانیت و ترقی دور نکرد مگر خودپرستی و خودستایی... غول استبداد در وادی خودپسندی به هوای نفس سرگردانمان داشت و از تمام عهود و شروط دورمان کرد... (۱۵ / ص ۱۶۱ / ص ۱۰).

از آنجا که در نظام استبدادی که بر پایه قدرت مطلق قرار داشت، هیچ کس امنیت نداشت، حتی کسانی که از همه به حکومت نزدیکتر بودند و به ظاهر از بیشترین مواهب بهره‌مند می‌شدند، نیز در عوض بیشتر از دیگران، در معرض نابودی قرار داشتند، زیرا کوچکترین رفتار مغایر با امیال سلطان موجب نابودی آنان و خاندان آنها می‌گردید.

چنانکه آقا محمدخان پس از تسلط بر ایل قاجار و نابود کردن مخالفان، حتی به جان برادران خود نیز رحم نکرد و همگی را یا کشت یا کور کرد. جعفرقلی خان برادر رشید خود را که به ظاهر حکومت اصفهان را به او بخشیده بود به قید قسم به تهران خواند و قول داد که یک شب او را بیشتر در تهران نگاه نخواهد داشت، اما وقتی که او را برای دیدن کاخ گلستان فرستاده بود، گماشتگانش در راهروی قصر بر سر او ریختند و او را کشتند و آقا محمدخان امر کرد که نعش او را زود از تهران بیرون ببرند تا خلاف قسم او عمل نشده باشد. از میان برادران او فقط مرتضی قلی خان توانست به روسیه فرار کند و جان به‌در برد و علیقلی خان را نیز هر چند نکشت، ولی به باباخان سفارش کرد به محض رسیدن به سلطنت او را کور کند و برادرزاده نیز سخن عموی خود را به گوش جان شنید و باباخان در روزهای اول سلطنت دستور داد تا او را کور کنند. (۲۰ / ص ۱۶۳؛ ۳۰ / ص ۱۷) فتحعلی شاه نیز برادر خود حسینقلی خان را به‌دست خود کور کرد و چنین اقدامی را محمدشاه در مورد برادر خود انجام داد (۱۰ / ص ۲۳).

از برادران و نزدیکان نسبی که بگذریم، کم نبودند مأموران عالیرتبه‌ای که جان خود را به‌سر خدمت به «سلطان» جابر و مستبد، از کف دادند. از جمله ابراهیم خان کلانتر شیرازی و خانواده‌اش که به‌دست فتحعلی شاه قتل‌عام شدند (۶ / ص ۲۷) و یا قائم مقام در ۱۲۵۱ هـ. ق. به‌دست محمدشاه و امیرکبیر ۱۲۷۰ هـ. ق. به‌دست ناصرالدین شاه (۳۰ / ص ۲۲۷) به قتل رسیدند. این امر موجب گردید، غالباً وزیرانی تن به خدمت در این نظام بدهند که شاه را در منظر ظل‌اللهی ببینند و نهایت تلاششان تأمین رضایت سلطان باشد. برای نمونه وقتی محمدشاه چراغ عمر قائم مقام را خاموش کرد به جای او «حاجی میرزا آقاسی زشتروی زشتگوی نادان بر مسند صدارت عظمی تکیه زد.»

(۳۰ / ص ۳۲۷) و به جای امیرکبیر، فرد نالایق وابسته‌ای مانند آقاخان نوری صدراعظم ایران گردید که نه تنها کمکی به پیشرفت و نوسازی ایران نکرد که مانعی شد در مسیر اصلاحات آغاز شده توسط امیرکبیر.

درباره روحیه ناصرالدین‌شاه، عباس میرزا ملک‌آرا از زبان میرزا حسین‌خان سپهسالار صدر اعظم او در کتاب خاطرات خود می‌نویسد:

«کالسکه (ما) از کالسکه شاه صدقدم عقب می‌رفت و علی‌الاتصال میرزا حسین‌خان به شاه فحش می‌داد.. می‌گفت تو نمی‌دانی، یک حرف راست نمی‌گویند با هیچ کس خوب نیست... غالب میلش به اشخاص رذل و سفله و نانجیب است... هیچ کاری را منظم نمی‌خواهد مگر قرق شکارگاه و امر خوراک خودش... قدر خدمت احدی را هم منظور ندارد و آخر الامر من و هر کس را که قاعده‌دان باشد خواهد کشت.» (۲۷ / ص ۱۲۴).

مجدالملک از وزرای مانند میرزا آقاسی و نوری و دیگران تحت عنوان متملقین ایرانی یا کشندگان دولت یاد می‌کند که در غارت مردم هیچ فرصتی را از دست نمی‌دادند. غیبت شاه، را غنیمت شمرده در کسوت یک مستبد تمام‌عیار به جانشینی ظل‌الله به غارت مردم می‌پرداختند. چنانکه در مسافرت ناصرالدین شاه به کربلا مردم در تصنیف‌های خود می‌خواندند که:

شاه کج کلاه / رفته کربلا / گشته بی‌بلا / نان شده گران / یک من یک قران / ما شدیم اسیر / از دست وزیر / از دست وزیر (۱۹ / ص ۶۵).

میرسیدعلی جناب از رجال اواخر دوره قاجار در خصوص سیاستهای استبدادی می‌نویسد: «سیاست استبدادی فکر را کوتاه می‌کند که به جاهای دور نمی‌رسد و چون احکام جاریه‌اش از روی قانون و اساس نیست در نظرها تازه می‌آید و همیشه ذهن متوجه پرهیز از آن چیزی است که نمی‌دانند چیست. بنابراین ترسناک می‌شوند و از شرکت و اتحاد اجتناب می‌ورزند.» (۹ / ص ۱۱۷).

### ناز و نعمت و تجمل‌خواهی از نظر ابن‌خلدون

تجمل‌خواهی و نازپروردگی از امور طبیعی کشورداری است که از نتایج غلبه است و هر ملتی به قدرت برسد از مرحله ضروریات و زندگی ساده، فراتر رفته به وسایل غیر ضروری و اشیای ظریف، آرایش و تجمل‌گرایی پیدا می‌کند و در همه احوال از

خوردنی و پوشیدنی گرفته تا استفاده از فرشها و دیگر اشیای ظریف و تجملی از پیشینیان پیروی می‌کنند و مانند آنها می‌شوند و هم در این باره بر یکدیگر تفساخر می‌کنند (۲/ص ۳۱۹).

چنین رفتاری برای مردم جامعه تباهی آور است، زیرا در نهاد آدمیان انواع بدیها و فرومایگی‌ها و عادات زشت را پدید می‌آورد. خصال نیکی را که نشانه و راهنمای کشورداری است از میان می‌برد و انسان را به خصلتی هدایت می‌کند که از میان‌برنده خصال نیک است. «ابن‌خلدون» در پایان نتیجه می‌گیرد که تجمل‌پرستی و رفتارهای ناشی از آن مقدمات نابودی و زبونی و پریشان‌حالی دولت را فراهم می‌آورند (۲/ص ۳۲۲).

در جامعه‌ای که ناز و نعمت و تجمل‌خواهی در میان اعضای دولت رواج پیدا کند. هزینه ایشان در برابر مستمریها فزونی می‌گیرد و دخل ایشان با خرج برابر نمی‌کند. بدین سبب تهیدست در میان ایشان از بینوایی می‌میرد و آنکه در ناز و نعمت است تمام مستمریهای خویش را صرف خوشگذرانی می‌کند، آنگاه این وضع در نسلهای آینده توسعه می‌یابد و به مرحله‌ای می‌رسد که کلیه حقوق و مستمری خدمتگزاران دولت در برابر فزونی عادات تجملی و وسایل ناز و نعمت وافی نمی‌باشد و به نیازمندی گرفتار می‌شوند که پادشاهانشان دستور می‌دهند که مخارج را تنها به سپاهیان و امور لشکری منحصر سازند، ولی راهی برای خروج از این بن‌بست نمی‌یابند. آنوقت گرفتار عقوبت‌ها می‌شوند و ثروتهایی را که بسیاری از آنان به خود اختصاص داده یا بدانها فرزندان خویش و پرورش‌یافتگان دولتشان را توانگر ساخته‌اند از ایشان باز می‌ستانند. (۲/ص ۳۲۱) و سرانجام حکومت گرفتار بیماریهای مزمن پیری و فرسودگی می‌شود تا سرانجام واژگون می‌گردد.

### روند تجمل‌خواهی در حکومت قاجار

تجمل‌طلبی و غرق شدن در ناز و نعمت موجب گردیده بود که اخلاق سلاطین نسل دوم و سوم قاجار که از زندگی ساده دوری گزیده بودند تغییر یابد. مالیات آن زیاده از ده کرور تومان نباشد و از آن مبلغ پنج کرور در مصارف تعیش شاه باشد و پنج کرور دیگر در میان سارقین و خوانین دولت تقسیم شود» (۱۴).

فتحعلی‌شاه مرد ایلپاتی ساده، زمانی از خانی به مقام سلطانی می‌رسد که روس و انگلیس از دو طرف ایران را به شدت تحت فشار قرار داده‌اند ولی او عوض یافتن راه چاره قبل از هر چیز اقدام به تأسیس حرمسرای می‌کند که نتیجه آن پس از مرگ او تعداد ۶۰ پسر و ۵۹ دختر است. حال تصور بکنید مردمی که باید هزینه این خیل عظیم زنان و فرزندان را پردازند، چه باید بکشند به‌خصوص که بعضی از این فرزندان هر کدام برای خود دارای دستگاه مفصلی بودند و حتی زنانی چون تاج‌الدوله وزیر و کارپرداز و منشی و ساززن و ضرب‌گیر داشتند (۳۰/ص ۲۹؛ ۲۰/ص ۲۳ و ۲۵).

از سوی دیگر خاندان سلطنتی در تمام ولایات، الگوی زندگی بسیاری از طبقات اشراف و طبقات مرفه گردیده موجب نهادینه شدن روحیه اسراف و تبذیر و رفاه‌طلبی در جامعه می‌شود که نتیجه آن جز از بین رفتن روحیه دلاوری و تلاش و کوشش که عامل اصلی ایجاد مدنیت است نمی‌شود. چرا که «الناس بدین ملوکهم».

پیر آمده ژوبر، درباره فتحعلی‌شاه می‌نویسد:

«هر شب جایش را تغییر می‌دهد و در کلاه فرنگی تازه‌ای به سر می‌برد که با معشوقه‌های تازه شب را صبح کند... تعداد فرزندان او سبب شده مردم این ضرب‌المثل را بسازند: «شتر و شپش و شاهزاده در همه جا پیدا می‌شود.» (۸/ص ۱۸۲).

لازم به ذکر است که در زمان این پادشاه، بخش‌های وسیعی از حاصلخیزترین مناطق ایران جدا گردیده و دو قرارداد مصیبت‌بار گلستان و ترکمن‌چای به ایران تحمیل می‌شود. در زمان محمد شاه و ناصرالدین شاه نیز این روند پرداختن به حرمسرا و یافتن تفریحات تازه و غفلت از امور کشورداری همچنان ادامه پیدا کرد، به‌طوری که ناصرالدین شاه در حرمسرای خود حدود چند صد زن عقدی و صیغه را نگهداری می‌کرد (۲۱/ص ۱۶).

کاساکوفسکی که از سال ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۱ هـ. ق. ۱۸۹۴ تا ۱۹۰۳ م فرماندهی بریگاد قزاق را در ایران به‌عهده داشت و گفتارش از آن جهت که مأمور حفظ امنیت شاه بود دارای اهمیت می‌باشد، این تعداد را بسیار بیشتر اعلام می‌کند و می‌نویسد: «شاه دارای چهار زن عقدی و در حدود چهارصد زن صیغه می‌باشد.» (۲۱/ص ۱۷) و دکتر فوریه در کتاب سه سال در دربار ایران خود آورده است که عایشه خانم یکی از زنان شاه که از درد چشم شکایت داشت، به من گفت درد چشم از زمانی شروع شده است که شاه

به خواهرم، لیلی عشق می‌ورزد و من چاره‌ای جز گریه ندارم، زیرا در مذهب ما گرفتن دو خواهر حرام است.» (۲۴/ص ۲۶۵).

شاه برای اینکه بتواند هزینه دربار و تشکیلاتی را که کوچکترین ارزش اقتصادی نداشت تأمین کند، تمامی امکانات درآمدزا مانند تأسیسات عمومی و استخراج معادن و کشیدن خطوط تلگراف و ساختن جاده‌ها و راه‌آهن و تراموا، حق بهره‌برداری از همه منابع ثروت کشور را به خود اختصاص داده بود (۲۶/ص ۵۶۶، ۵۶۵، ۵۲۶).

در زمان آقامحمدخان صندوق خزانه دولت محدود به همان خزانه‌ای بود که شاه با خود حمل می‌کرد و درآمدها به آن واریز و هزینه‌ها مستقیماً از آن برداشت می‌شد. ولی در زمان جانشینان او با مبالغ معتابهی از سرمایه‌های غارت شده مردم و انباشته شده در خزاین شاه روبه‌رو هستیم، آن هم در شرایطی که جامعه به دلیل کمبود نقدینگی از رکود اقتصادی رنج می‌برد. هر چه به پایان دوره قاجار نزدیک می‌شویم، ملاحظه می‌کنیم که آنان با تمام قوا تلاش می‌کنند ثروت موجود در شریانهای اقتصادی را در خزانه خود حبس کنند زیرا، تصور می‌کردند، افزایش ذخایر طلا و نقره در دست آنان می‌تواند قدرت چانه‌زنی و مطلق‌العنانی آنها را در مقابل دیگر طبقات جامعه مانند تجار و روحانیون، افزایش دهد که نتیجه آن کاهش میزان نقدینگی و خروج هر چه بیشتر مسکوکات از جریان اقتصادی کشور و در نتیجه رکود اقتصادی و از میان رفتن طبقات توانگر و گسترش فقر در کشور بود.

برای مثال ثروت شاه را فتحعلی‌شاه در سال ۱۲۲۱ هـ. ق. / ۱۸۰۶ م مبلغ ۵۸۰ میلیون فرانک (۲۳/ص ۲۰۹) و سی سال بعد در زمان محمدشاه ۱۲۵۶ هـ. ق. ۲۱۹ میلیون فرانک (۲۴/ص ۱۷۳) و در زمان ناصرالدین‌شاه تنها قیمت تخت طاووس را بیش از ۱۵۰ میلیون فرانک برآورد کرده‌اند که فوریه در ادامه می‌نویسد: «شاید جمع سال مرض ارثی تمام قاجاریه باشد» (۲۴/ص ۱۲۳ و ۱۲۱). این جمع‌آوری طلا و نقره و جواهرات به‌عنوان یک رفتار قابل تقلید نصب‌العین دیگر دست‌اندرکاران امور نیز قرار گرفت و فریزر ۱۲۳۷ هـ. ق. / ۱۸۲۱ م یکی دیگر از شاهدان این دوران گزارش می‌دهد شاهزادگان قاجار مانند پدران خود به امور مردم توجهی نداشتند و تنها می‌خواستند به هر قیمتی که شده از ایالت‌ها مالیات بگیرند و کیسه خود را پر کنند (۲۲/ص ۸۶). آنان هر گوشه از مملکت را تیول خود کرده‌اند و آن را غارت می‌کنند» (۷/ص ۱۴۲).  
زیاده‌ستانیهای این قوم موجب گردیده که نام قجر در سرتاسر ایالت‌ها مورد نفرت مردم

باشد. حکام و وزیران و کارگزاران نیز در چنین نظامی دنباله پادشاهان و شاهزادگان بودند. آنان نیز تلاش می‌کردند از طریق غارت مردم به عنوانهای مختلف مانند مداخل، مالیات، پیشکش، احتکار ارزاق عمومی، بر ثروت خود اضافه کنند (۳ ص ۹۵۰). لرد کرزن می‌نویسد: تجارت غله هم غالباً به‌واسطه احتکارهای حرص‌آمیز که متناسب با روش آزمندانانه بعضی از حکام است موجب لطمه و اختلال می‌شود (۲/۲۶ ج ۲، ص ۶۹۴). بسیاری از قحطی‌های این دوره ناشی از احتکار گندم برای کسب سود بیشتر بود و میرزا یعقوب در رساله خود می‌نویسد:

«رشوه‌خواری و رعیت‌تازی و تعارف‌گیری و پیشکش‌طلبی و مداخل، حق بزرگان ایران است که با شیر اندرون آمده و با جان به‌در شود. مرحوم میرزا تقی‌خان خواست وساطت و رشوه‌خواری را موقوف نماید. ندیدی چه طور دست به هم داده به حمام کاشانش فرستادند...» (۱ ص ۹۹).

پولهای حاصل از این طریق نیز اغلب صرف ساختن ساختمان و اسباب تجمل دیگر می‌باشد. وقایع‌نگار در این‌باره می‌نویسد:

«...یکی از ارکان دولت وزیر مختار روس را دعوت کرده بود، صاحبخانه بهترین جامه‌های خود را پوشیده بود سراپا ترمه و خانهای آراسته، و در آن ضیافت لباس وزیر مختار را دیدم پنج تومان به قیمت نمی‌ارزید، اما وزیر مختار در ضمن صحبت گفت، ما خوارزم را گرفتیم، اسرای آنجا را آزاد کردیم و در مملکت شما هم قدرت حقیقی با ما است...» (۳۱ بی ص).

### از دست دادن خوی سرسختی و دلاوری

به نظر ابن‌خلدون نسلهای تازه‌ای که در فراخی معیشت و نعمت و مهد‌نازپروردگی و تجمل‌خواهی پرورش یابند خوی خشونت خود را از دست خواهند داد و همچنان به‌سوی عادات گوناگون تجمل‌خواهی و نازپروردگی و شهرنشینی می‌شتابند و در این‌گونه امور غوطه‌ور می‌گردند، در حالی‌که از بادیه‌نشینی و دلاوری دور می‌شوند و اندک‌اندک خصلت آنرا از دست می‌دهند، چنانکه خوی دلاوری را که منشأ نخبه‌بینی و مدافعه است از یاد می‌برند (۲ ص ۳۲۳).

در نتیجه نیروی نخبه‌بینی و لشکری ایشان ضعیف می‌شود و شوکت و شکوه آنها درهم شکسته می‌شود و بدفرجامی به آن دولت می‌رسد.

### از دست دادن خوی سرسختی و دلاوری در حکومت قاجار

ایل مردان قاجار زمانی توانستند بر رقبای خود تفوق حاصل کنند که رهبریشان با مردانی خود ساخته همانند آقا محمدخان قاجار بود که افراد تحت فرمانش بی‌چون و چرا از فرامین او اطاعت می‌کردند. او در میدان جنگ شخصاً فرماندهی را به‌عهده می‌گرفت، ولی پس از آن دو دیگر از حضور سلطان در مقام فرماندهی خبری نیست. راحتی زندگی شهری موجب گردیده بود که جرأت حضور در میدان را نداشته باشند و امورات نظامی را به گماشتگان خود واگذارند. ولی اگر بر حسب اتفاق فرماندهان لایقی نیز مانند حسام‌السلطنه پیدا می‌شدند، اولین کسی که کمر همت به نابودی آنان می‌بست، شخص پادشاه بود، زیرا تصور می‌کرد یک فرمانده قدرتمند بزرگترین دشمن برای تاج و تخت است. لذا کار به آنجا کشید که در روزگار سخت دولت کوچکترین نیرویی برای دفاع از خود و یا ایجاد امنیت نداشت، و زمانی که روس‌ها ترکمنستان را از ایران جدا کرده و ترکمن‌هایی را که در راه خراسان به غارت کاروانها می‌پرداختند سرکوب نمودند، اولیای دولت ایران ابراز خشنودی نمودند.

برخی از سلاطین این سلسله نیز برای حفظ حکومت، به هر وسیله‌ای علیه مردم دست می‌بازیدند، از جمله دامن زدن به اختلافات قومی و قبیله‌ای موجود، به این امید که رقبای آنان یکدیگر را نابود کنند تا آنان بی‌دردسر حکومت نمایند.

از سمرنه‌ها، بارز چنین ترفندی دامن زدن به درگیریهای «حیدری و نعمتی» در شوشتر، اصفهان، قزوین شیراز؛ میان «شیخی» و «تشرعه» در تبریز؛ میان «کریم‌خانی‌ها و متشرعه» در کرمان؛ میان شاهسون‌ها، افشارها، کردها، ترکمن‌ها و فارس‌ها در شمال شرق و میان لرها، افشارها، بختیاری‌ها، فارس‌ها و اعراب در جنوب بود (۳۱/ ص ۱۳۰). یحیی دولت‌آبادی می‌نویسد:

«ناصرالدین شاه بزرگترین تدبیری که برای خود کرد، نفاق انداختن در میان رجال دولت و بزرگان از هر طبقه بود تا از خرده‌گیری در کار دولت بپرهیزند و حکام ولایات هم از این سیاست پیروی می‌کردند (۱۳/ ص ۱۰۳).

صاحب رسالهٔ مجدیه نیز اضافه می‌کند که چون حاکمیت توانایی مقابله با گروههای مختلف را ندارد، خود موجبات اغتشاش دایمی در سرحدات را فراهم می‌کند. (۱۴/ ص ۴۱) ولی غافل از اینکه، وقتی کشور از یک‌طرف از فرماندهان کارآمد محروم و از

سوی دیگر کانونهای ثروت و قدرت داخلی که می‌توانستند موجبات تعالی کشور گردند در جریان کشمکش‌های داخلی از بین رفتند و هرج و مرج سیاسی و اقتصادی سراسر کشور را فرا گرفت. زمینه از هر جهت مهیا می‌گردد تا فرصت‌طلبان قدرت را از کف بی‌کفایت سلطان مستبد خارج کنند، بدون اینکه جامعه مقاومتی برای دفاع از آنان نشان دهد.

### حاصل سخن

به عقیده ابن‌خلدون استبداد لازمهٔ اجتماعات بشری است و از خوی برتری‌جویی انسان برمی‌خیزد که با مقتضیات سیاست‌کشورداری همراه شده است و از این طریق راه را برای وحدت جامعه و آسایش مردم فراهم می‌کند. اگر مستبد بتواند به رسالت خود که نجات و هدایت جامعه است جامهٔ عمل ببوشاند، حکومت او نیز دوام خواهد آورد. ولی بلافاصله این نکته را نیز گوشزد می‌کند که چنین مستبندی از شرکت‌جستن دیگران در امر حکومت جلوگیری می‌کند و خود یکه‌تاز عرصهٔ سیاست می‌شود و با کوچکترین مخالفت‌ها به شدت برخورد می‌کند، بدون اینکه به سود و زیان این اقدام توجه کند. پس از آن اموال و املاک گروه شکست‌خوردهٔ پیشین را به خود اختصاص می‌دهد و کم‌کم در ناز و نعمت و تجمل و آرامش فرو می‌رود. این امر موجب پدیدار شدن انواع بدیها و فرومایگی‌ها و عادات زشت می‌گردد و بدین‌سان مقدمات زبونی و پریشان‌حالی در دولت پدید می‌آید و سرانجام چنین دولتی به واسطهٔ پیری و فرسودگی سقوط می‌کند، امری که در بسیاری از دولتها پیش از ابن‌خلدون رخ داده بود.

نگارنده تلاش نمود این نظریه را دربارهٔ حکومت قاجار که حدود چهارصد سال با زمان او فاصله داشت بسنجد و نشان دهد که عوامل اصلی سقوط این دولت اگر نگوییم دقیقاً ولی به میزانس بسیار زیادی با نظریهٔ ابن‌خلدون تطبیق می‌کند که این امر نشان‌دهندهٔ قوت این نظریه است که می‌تواند برای دوران کنونی نیز صادق باشد. ولی در عین حال همان‌گونه که گفته شد، هدف از طرح موضوع، پذیرفتن و تسلیم شدن به عاقبت محتوم نیست، بلکه قصد اهل تاریخ این است که با به‌دست آوردن شناخت در جست‌وجوی «راههای دیگر» باشند، زیرا تاریخ مستقل و منتقدانه همواره موضوعی می‌تواند باشد برای به مبارزه طلبیدن «نظریات پذیرفته شده».

## منابع

- ۱- آدمیت، فریدون. *اندیشه ترقی، انتشارات خوارزمی، چ ۲، تهران، ۱۳۵۷.*
- ۲- ابن خلدون، عبدالرحمن. *مقدمه ابن خلدون، چ ۱، ترجمه محمد پروین گنابادی، انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۸، تهران، ۱۳۷۵.*
- ۳- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. *روزنامه خاطرات، به کوشش ایرج افشار، انتشارات امیرکبیر، چ ۴، تهران، ۱۳۷۷.*
- ۴- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. *مرآت البلدان، چ ۴، تصحیح عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۸.*
- ۵- بارنز، آلکسی. *سفر به ایران در عهد فتحعلی شاه، ترجمه حسن سلطانی فر، چاپ دوم، انتشارات آستان قدس، تهران، ۱۳۷۳.*
- ۶- بروگشن، هینریش. *سفری به دربار سلطان صاحبقران، چ ۱، ترجمه کردبچه، انتشارات مؤسسه اطلاعات، تهران، ۱۳۶۷.*
- ۷- بامداد، مهدی. *شرح رجال ایران، چ ۵، ۵ جلد، انتشارات زوار، ۱۳۷۸.*
- ۸- پیرآمده، ژوبر. *مسافرت به ارمنستان و ایران، ترجمه محمود مصاحب، تبریز، ۱۳۴۷.*
- ۹- جناب، میر سیدعلی. *الاصفهان، به اهتمام عباس نصر، چاپ دوم، انتشارات گلها، اصفهان، ۱۳۷۱.*
- ۱۰- خورموجی، محمدجعفر. *حقایق الاخبار ناصری، به کوشش حسن خدیو جم، چ ۲، نشر نی، تهران، ۱۳۶۳.*
- ۱۱- دروویل، کاسپار. *سفرنامه، ترجمه جواد...، نگاه گوتنبرگ، تهران، ۱۳۳۷.*
- ۱۲- دوکوتزویوئه، موریس. *مسافرت به ایران، ترجمه محمود هدایت، امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۸.*
- ۱۳- دولت آبادی، یحیی. *حیات یحیی، چ ۱، انتشارات عطار و فردوسی، چ ۶، تهران، ۱۳۷۱.*
- ۱۴- رساله شرح عیوب و نواقص مملکتی، نویسنده گمنام.
- ۱۵- روزنامه روح القدس، شماره ۱، ۱۳۲۵.
- ۱۶- روزنامه روح القدس، شماره ۱۰، ۱۳۲۵.
- ۱۷- ساکس، سر پرسی. *تاریخ ایران، چ ۲، ترجمه سید محمدتقی فخر داعی، دنیای کتاب، چ ۳، ۱۳۶۶.*
- ۱۸- سانگیت، بورلی. *تاریخ چیست و چرا؟ ترجمه رؤیا منجم، انتشارات سبز، ۱۳۷۹.*
- ۱۹- سینکی، مجدالملک. *رساله مجدی، به همت دکتر علی امینی، فضل الله گرگانی، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۵۸.*

- ۲۰- عضدالدوله، سلطان احمد میرزا. *تاریخ عضدی*، تصحیح عبدالحسین نوایی، نشر علمی، تهران، ۱۳۷۶.
- ۲۱- فخرائی، ابراهیم. *گیلان در جنبش مشروطیت*، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چ ۳، تهران، ۱۳۷۱.
- ۲۲- فریزر، جیمز بیل. *سفرنامه فریزر*، (معروف به سفر زمستانی)، ترجمه منوچهر امیری، انتشارات توس، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۴.
- ۲۳- فلاندرن، اوژن. *سفرنامه*، ترجمه نورصادقی، انتشارات اشرافی، تهران، ۲۵۳۶.
- ۲۴- فوریه. *سه سال در دربار ایران*، ترجمه عباس اقبال، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۳.
- ۲۵- فیودرکوف، بارون. *سفرنامه*، ترجمه اسکندر ذبیحیان، انتشارات فکر روز، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- ۲۶- کرزن، جرج. *ایران و قضیه ایران*، ج ۱ و ۲، ترجمه وحید مازندرانی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۲.
- ۲۷- ملک آرا، عباس میرزا. *شرح حال عباس میرزا ملک آرا*، به کوشش عبدالحسین نوایی، انتشارات بابک، تهران، ۱۳۶۱.
- ۲۸- ملکم، سرجان. *تاریخ ایران*، ترجمه میرزا حیرت، انتشارات سعدی، چاپ دوم، بی تا.
- ۲۹- موسکا، گائتانو. گاستون بوتو. *تاریخ عقاید و مکتبهای سیاسی*، ترجمه و حواشی حسین شهیدزاده، انتشارات مروارید، چ ۱، تهران، ۱۳۶۳.
- ۳۰- نوایی، عبدالحسین. *ایران و جهان* (از قاجاریه تا پایان عصر صفوی)، ج ۲، نشرهما، چ اول، تهران، ۱۳۶۹.
- ۳۱- وقایع نگار، *کتابچه مداخل*، رساله خطی کتابخانه دانشگاه تهران.